

باغ سالار جنگ

خاطرات ایران

ترنس اودانل

ترجمه: کمال فهیم

با مقدمه استاد ابراهیم باستانی پاریزی



O'Donnell, Terence

اودانل، ترنس، ۱۹۲۴-۲۰۰۱م.

باغ سالار جنگ: خاطرات ایران / ترنس اودانل؛ ترجمه کمال فهیم. - تهران: روزبهان،

۱۳۸۴.

ISBN 964 - 8175 - 09 - 8

۲۴۰ص: مصور.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی:

Garden of the Brave in War: Recollections of Iran, 2003.

۱. ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۴. ۲. ایران -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی.

الف. فهیم، کمال، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: خاطرات ایرانی.

۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۲

DSR ۱۴۸۱/الف

۱۳۸۴

۸۳-۵۶۴۴

کتابخانه ملی ایران

ISBN: 964-8175-09-8

شابک: ۹۶۴-۸۱۷۵-۰۹-۸

باغ سالار جنگ (خاطرات ایران)

ترنس اودانل

ترجمه: کمال فهیم

چاپ اول: ۱۳۸۴

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حروفنگاری و طراحی متن: گنجینه

تصحیح و مقابله دستنویس: آزاده فهیم هاشمی

چاپ: چاپخانه گلشن، تهران

بها: ۳۲۵۰۰ ریال

کلیه ی حقوق چاپ محفوظ است.



تلفن ۰۶۴۰۸۶۶۷ - نمابر: ۶۴۹۲۲۵۳

تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۴۲

در این کتاب

۷	مقدمه استاد باستانی پاریزی.....
۱۱	پیشگفتار مترجم.....
۱۷	درباره کتاب.....
۱۹	درباره سالار جنگ.....
۲۱	درباره ترجمه کتاب.....
۲۳	پیشگفتار برچاپ سال ۲۰۰۳.....
۳۱	دیباچه.....
۳۵	پی‌نوشت سال ۱۹۸۸.....
۳۷	سراغاز.....
۴۸	سرایدار باغ.....
۶۵	دفتر اول.....
۷۰	سفر شکار.....
۱۰۱	دفتر دوم.....
۱۰۷	پذیرایی از دلچک.....
۱۱۵	دفتر سوم.....
۱۲۱	تعزیه.....
۱۳۷	دفتر چهارم.....
۱۴۲	زمستان روستا.....

۱۵۱ دفتر پنجم
۱۵۷ زیارت
۱۶۹ دفتر ششم
۱۷۵ شازده
۲۱۳ دفتر هفتم
۲۲۰ سفر برای تهیه همیزم
۲۳۳ سخن آخر

مقدمهٔ استاد باستانی پاریزی

توقع از خوانندگان فهیم

کتاب بسیار دلپذیری است باغ‌سالار جنگ، و دلپذیرتر از آن اینکه به قلم توانای یک نویسنده و صاحب کمال ترجمه شده است.

فرنگی‌ها سالها و قرن‌هاست که در ایران بوده‌اند، و هرکدام با دیدی مخصوص به خود به ایران و ایرانیان نگریسته‌اند، و بسیاری از آنها آثاری نوشته‌اند که برای ما جزء بهترین منابع تاریخ اجتماعی به شمار می‌رود. البته هستند معدود کسانی که به دلایل خاص خود - از جمله مثلاً عدم آشنائی به زبان، و عدم توافق با فرهنگ ما، یا مطالب را اشتباه درک کرده‌اند، و یا از روی عمد و سلیقه و ذوق و دریافت خود چیزهایی را دگرگونه دریافت کرده و نوشته‌اند. در هر حال، هرچه هست و هرچه نوشته‌اند، باید، و قطعاً باید روزی به زبان فارسی ترجمه شود.

به دلیل این‌که به قول بیهقی نامدار، «هیچ نبشته نیست که به یکبار خواندن نیرزد»، این‌گونه گزارش‌نامه‌ها نیز مطمئناً به یکبار خواندن یک ایرانی می‌ارزد، به این حساب که هم از نظر دیگران در باب ملت خود آگاه شود، و هم، شاید مطالب تازه و قابل استفاده‌ای در آن باشد. و در مورد اخیر برای ما که پیراهن در آفتاب تاریخ خشک می‌کنیم - به هر حال مراجعه و دیدن این آثار از بدیهیات اولیه است.

ترنس اودانل، و خاطرات او، این مزیت را بر سایرین دارد که سالها در متن زندگی ایرانی، و آن نیز در متن یک زندگی روستائی روزگار گذرانده، شخم کرده و بیل زده و پیوند درخت آموخته و بیجه و نهال پرورش داد.

با خوی شبانان و روستائیان آشناست - و غیر از آن‌هاست که در خوابگاه‌های اختصاصی و رزیدانس‌های سفارت‌خانه‌های خود می‌خفته‌اند، و با استفاده از گزارش‌های سفرا و کارگزاران آنها، یا حضور در چند مراسم معمولی و عادی در یک شهر، آن‌ها هم نه روستا - مطالبی از خلیقات مردم این مملکت درک می‌کرده‌اند.

البته داریم بسیاری از خارجیان نامدار که در رشته‌های خاص، تحقیقات عمیق دارند - که حتی یک ایرانی روشن‌اندیش نیز از آن غافل است. من از شارون و تاورنیه قدیم حرفی نمی‌زنم. از کنت دوگو بینو یاد می‌کنم که در عصر محمدشاهی و ناصری سالها، با وجود آنکه سفیر بوده و یک مرد سیاسی، و بایستی احتیاط سیاسی را هم مراعات کند که مبادا به‌روز گریبایدوف دچار شود - با همه اینها بسیاری از اوقات خود را در محضر علما و فضلا و در گوشه مدارس قدیم گذرانده، بسیاری از فلاسفه را شناخته و با افکار آنها آشنا شده، و بعداً کتابهایی پرداخته است که نه تنها برای ما ایرانیان قابل اعتنا و اهمیت است - بلکه برای اروپائیان نیز یکی از منابع تحقیق به‌شمار می‌رود، سی‌چهل سال پیش وقتی من در پاریس فرصت مطالعاتی را می‌گذراندم، خبر یافتم که در مجمعی راجع به کنت دوگو بینو صحبتی در میان است - طبعاً رفتم و بهره‌بردم و آنجا متوجه شدم که در فرانسه، مجامعی هست که روی افکار گوینو تحقیق می‌کنند، و کسانی هستند که بر اثر ممارست در آثار این مرد نامدار، مردم آنها را «گوی نیست» (= گوینوشناس) می‌شناسند، و بعدها که احوال سفیر نامدار ایران در پاریس امیرنظام گروسی را خواندم که در پاریس، وقتی گوینو به فرانسه بازگشته بوده، امیرنظام، به دلایل سیاسی، ازین مرد نامدار تماماً دیدن نکرده است - و این نکته را در گزارشهای خود صریحاً به تهران اطلاع داده است. و آن وقت متوجه شدم، که بعضی مأموران سیاسی ما، چگونه از اصل هدف اصلی ماموریت خودشان، که شناخت فرهنگ‌ها و تعامل و تبادل افکار است - غافل بوده‌اند. تعامل و تبادلی که نتیجه قطعی آن، متوجه منافع عامه و خلق عادی نیز خواهد شد. ما از

کنت دو گوینو غافل ماندیم. در حالی که اروپا خصوصاً آلمان، براساس استدراکی که از نظریات او پیدا کرده بود - و معلوم هم نیست که همه چیز را درست درک کرده بود - آری آلمان بر پایه افکار او نظریه یکی بودن نژاد و فرهنگ اروپائی و ایرانی، و آریائی و هندی را استنباط کرد، و از میان آن پدیده‌ای پدید آمد همچون سمندر از میان آتش - که جهانی را با بال و پر خود سوخت. و آن حزب نازی آلمان، و دائرمداری هیتلر و گورینگ و امثالهم.

نمونه دیگر، مرحوم ادوارد براون است که نه تنها به جزئیات ادب و فرهنگ ایران آشنائی پیدا کرد، بلکه در کرمان با محفل نشینان گرم خیز هم‌نشین شد و با متقلیان و دود و دم آنها سینه گرم کرد و دیده دردناک را تسکین داد، و روزی که از کرمان به طرف انگلستان راه افتاد، یک وافوری کامل عیار از آب درآمده بود - که ماهها در لندن ممارست کرد و ریاضت کشید تا این عادت را از سر بیرون افکند - که خود او طبیب نیز بود.

او، یک روز، در محفل برایش قلیان آوردند، و از بوی آن متوجه شد که در آن غیر از تنباکو هم چیزی هست، فوراً به حریفان گفت: گمان دارم، درین قلیان، «آفا سید» رفته باشد. البته همه حضار متوجه نکته ادوارد براون نشدند، ولی تنی چند دریافتند که مقصود مرد انگلیسی از این تعبیر چیست؟ آخر، در آن ولایت، بنگ را به علت آن که سبزرنگ است «آفا سید» می‌گفتند - که بعضی سادات سبزپوش بودند، و همه تعجب کردند که یک انگلیسی چگونه توانسته تا این حد در بطن جامعه ایرانی باشد که این اصطلاح خاص و ابهام‌آمیز و ابهام‌انگیز را شنیده و درک کرده باشد. اصطلاح سبز برای بنگ از قدیم معمول بوده، و شاعری نیز در یک رباعی آن را به کار برده که در کتابی به نام شاه طهماسب صفوی ضبط شده، و گفته‌اند که این شاه، قبل از توبه از مسکرات و منهیات این فکر خیامی را به زبان آورده بوده

هرگه که من از سبز، طربناک شدم شایسته سبز خنگ افلاک شدم
با سبزخطان سبز خورم در سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم

باری، اگر بنخواهم گفتگو از اهمیت کتاب اودانل بکنم، بحث طولانی خواهد شد، و می‌خواستم نمونه‌هایی از متن کتاب را نیز برای شاهد گفتار خود بیاورم، متوجه شدم که برای چنین منظوری باید بیشتر قسمت‌های کتاب را نقل کنم که کاری عبث و تکرارآمیز است، پس بهتر آن دیدم که یادداشت خود را ختم کنم و کتاب را که توسط دوست مکرّم آقای کمال فهیم، در کمال فهیم ترجمه شده است - به خوانندگان بافهم بسپارم - که هرچه از آن فهمیدند، ما را هم از لذت آن بی‌نصیب نگذارند.

باستانی پاریزی

اردی‌بهشت ۱۳۸۳ - مه ۲۰۰۴

پیشگفتار مترجم

درباره نویسنده

تیرنس اودانل، مورخ، محقق و داستان‌سرای ایران‌دوست، در ۱۲۱ اکتبر ۱۹۲۴ در پرتلند واقع در ایالت اورگن^۱ ایالات متحده متولد شد. در نه سالگی به بیماری ورم استخوان^۲ مبتلا شد و تا پای مرگ رفت. هفت سال آژگار بستری بود و پس از بهبود، تا آخر عمر می‌لنگید. طی آن سال‌ها پرستار دلسوز و مهربانی به نام روث آرنات^۳ از او مراقبت می‌کرد و در واقع باعث رهایی او از مرگ شد. این پرستار شوق مطالعه و شعر را در اودانل برانگیخت.

اودانل در دانشگاه شیکاگو در رشته‌ی فلسفه و زبان انگلیسی و در ترینیتی کالج دانشگاه دابلین در ایرلند، در رشته تاریخ تحصیل کرد، اما چندان ذوق و شوق درس خواندن نداشت. مطالعه‌ی آزاد و مسافرت را به تحصیلات رسمی ترجیح می‌داد و در مجموع، بیست و پنج سال از عمر خود را در سفر گذراند. در شرح حال اودانل نوشته‌اند که دلیل سفر مهاجرت گونه او از آمریکا در سال ۱۹۵۰، انزجارش از محاکمات زمان مک‌کارتی^۴ و جو نژادپرستی رایج در آمریکای آن روزگار بود. در سال ۱۹۵۷ به ایران آمد

1. Oregon

2. Osteomyelitis

3. Ruth Arnett

۴. Joseph McCarthy (۱۹۰۸-۱۹۵۷) سناتور آمریکایی که در سال ۱۹۵۰ عده کثیری از کارمندان وزارت امور خارجه را به ناروا متهم به داشتن تمایلات کمونیستی کرد و این کار سرآغاز پرونده‌سازی‌های بی‌شمار از ناحیه برخی سیاستمداران دست راستی برای رقبای سیاسی آنان

و چهارده سال در این کشور زندگی کرد. ابتدا در انجمن ایران و آمریکا به تدریس زبان انگلیسی پرداخت. هفت سال در کانون فرهنگی اداره‌ی اطلاعات آمریکا در اصفهان خدمت کرد. سال‌ها در دانشگاه‌های اصفهان و شیراز زبان انگلیسی تدریس کرد. در اوایل سال‌های دهه ۱۹۶۰ «باغ سالار جنگ» را که باغ میوه‌ی بزرگی بیرون شیراز بود اجاره کرد و ده سال در آنجا زیست و از محل فروش میوه‌ی باغ امرار معاش می‌کرد. در سال ۱۹۷۱ که صاحب باغ برای ویلاسازی تصمیم به تخریب باغ گرفت، ترنس اودانل ناچار به ترک باغ شد.

در شرح حال اودانل، دوستان و همکارانش نوشته‌اند که او رفیقی شفیق، مصاحبی بذله‌گو و شیرین‌سخن، لذت‌طلبی باوقار، انسانی وارسته و بی‌آلایش و محقق‌ی موشکاف و باحوصله بود. به زبان عامیانه‌ی فارسی تسلط داشت و فارسی را به لهجه‌های اصفهانی و شیرازی صحبت می‌کرد. به ایرانیان علاقه‌ی فراوان داشت و برایشان احترام زیادی قایل بود. نگاهی دقیق و قضاوتی روشن و فارغ از تعصب به ایرانیان داشت، ضعف‌ها و بدی‌های آنان را می‌دید و صفات و خلیقیات پسندیده آنان را می‌ستود و همه را بی‌کم و کاست بازگو می‌کرد.

اودانل از سال ۱۹۷۳ به مدت هیجده سال در مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه ایالتی پرتلند تدریس کرد و در انجمن تاریخ اورگن به صورت نیمه‌وقت به تحقیق در تاریخ پرداخت.

ترنس اودانل در ۱۲ مارس سال ۲۰۰۱ درگذشت. در مراسم سوگواری‌اش، عده کثیری از ایرانیان حضور داشتند. طبق وصیت اودانل، خاکستر او را در یک صندوق چوبی مورد علاقه‌اش که ده‌ها سال پیش در اصفهان توسط رفیق نجاری به نام حاجی اکبری از چوب جنگلی محلی ساخته شده بود، ریختند و به کلیسا بردند. ترنس اودانل شیفته‌ی شوخ‌طبعی و اخلاص حاجی اکبری بود و این صندوق را همه عمر نگه داشت و کاغذهای مهم و یادگاری‌های نفیس خود را در آن حفظ می‌کرد.

پس از درگذشت اودانل، دوستان ایرانی او به پاس ایران‌دوستی و علاقه وافر وی

→ شد و فضایی آکنده از وحشت و سرکوب و اختناق در جامعه آمریکا پدید آورد. در ادبیات سیاسی آمریکا، اصطلاح McCarthyism به معنی این گونه شیوه برخورد و هتک حیثیت مخالفان دستگاه حاکمه است. مترجم.

به طبیعت، در روز درخت‌کاری به یاد او در پارک پرتلند درختی کاشتنند و لوح یادبودی به این شرح پای درخت نصب کردند: «به افتخار مورخ دانشمند ترنس اودانل (۲۰۰۱-۱۹۲۴)، داستان‌سرای ماهر و دوست ایرانیان».

اودانل علاوه بر «باغ سالار جنگ» کتاب دیگری نیز درباره ایران نوشته است، با این عنوان:

Seven Shades of Memory: Stories of Old Iran, Washington D.C.: Mage 1999

(هفت سایه خاطره: داستان‌های ایران قدیم) و نیز مقاله‌ای تحقیقی تحت عنوان: Sufis and Mysticism (صوفیان و تصوف) که حاصل مطالعات و تجربیات شخصی وی در ماهان کرمان است که مقبره شاه نعمت‌اله ولی در آنجا واقع است.

اودانل صاحب تألیفات دیگری است که بیشتر آنها راجع به تاریخ و طبیعت ایالت اورگن است.

در فصلنامه تاریخ اورگن (Oregon Historical Quarterly) شماره تابستان سال ۲۰۰۱، یادنامه‌ای به ترنس اودانل اختصاص داده شده که ترجمه‌ی دو مقاله از دوستان او در آن یادنامه در زیر می‌آید:

آشنایی با ترنس اودانل طی هیجده سال گذشته، برای من باعث خوشوقتی و افتخار بوده است. اودانل انسانی فوق‌العاده و رفیقی بی‌نظیر بود. من و او در عشق به ایران و مردم و فرهنگ ایران زمین شریک بودیم. بسیاری لحظات خاطره‌انگیز را با یکدیگر گذراندیم، به‌طور مرتب با یکدیگر ناهار می‌خوردیم، در مرکز شهر پرتلند گردش می‌کردیم و در آپارتمان‌ش در شهر یا در عزلتگاهش در کرنکس روستا^۱ در منطقه سی ویوی^۲ واشنگتن دیدار می‌کردیم. اگر چه موضوعات بحث و یا ماجراهایی که برای یکدیگر نقل می‌کردیم متغیر بود، اما یک نکته ثابت بود و آن اینکه تا پایان دیدار، من همیشه نکته تازه‌ای می‌آموختم. ترنس اودانل معلمی برجسته و داستان‌سرایی چیره‌دست بود. مهارتی فوق‌العاده داشت در اینکه تاریخ و واقعیات تاریخی را به گونه‌ای با معنی و زنده بیان کند.

اودانل بسیار تیزبین و دقیق بود. خصیصه‌ی دیگرش، کنجکاوی بی‌حد و حصر و

1. Crank's Roost

2. Seaview

تلاشش در حقیقت جویی بود. شب قبل از درگذشت اودانل، من در آپارتمانم بودم. شامش را که از یک سوسیس سی سانتی متری با خلال سیب زمینی و روت بی^۱ تشکیل می شد، برایش برده بودم. بعد از خوردن شام، می خواست بداند که ماده اصلی روت بی چیست. با کمک یکدیگر، به پنج شش فرهنگ و دایرةالمعارف مراجعه کردیم تا بالاخره پاسخ قانع کننده ای یافتیم. یک بار نیز که در زمان بیماری اودانل به عیادتش رفته بودم، به من گفت احساس غرور می کند که به پرستاران و مددکارانی که طی دوران طولانی بیماری اش از او مراقبت می کردند راجع به نقش و جایگاه زنان در خاورمیانه آگاهی داده و تصویر کلیشه ای ساخته و پرداخته غرب راجع به زنان خاورمیانه را از ذهن آنان زدوده است.

اودانل اهل آشتی و صلح طلبی بود و در قبال طبیعت انسان، بسیار همدلی و بخشندگی نشان می داد. روحی حساس و لطیف داشت که در نوشته هایش محسوس است. من معتقدم که به سبب وجود اودانل و آثار اندیشمندانه و انسانی اش، ایالت اورگن و همه ی جهان، جای بهتری است. اودانل از عظمت بهره داشت و جای رأفت و انسانیت او در میان ما خالی است. بالاتر از همه، اودانل دوستی بی نظیر و وفادار بود.

مرتضی انوشیروانی - میلواکی، اورگن

نقل داستان یا خاطره ای درباره ترنس اودانل، بی شباهت به توصیف قالی نائین نیست، چرا که جزء به جزء زندگی تری (ترنس) آنچنان با ظرافت به هم آمیخته بود که جدا کردن یک بخش از آن، کاری است بس دشوار. خاطره روشنی از تری دارم که در اینجا به طور خلاصه نقل می کنم.

تری چندان توجهی به زمان نداشت، خصوصاً در ایران. برنامه ریخته بودیم که صبح زود از شیراز با اتوموبیل به طرف اصفهان حرکت کنیم و به دیدار دوست عزیزمان یحیی خان بختیار (شازده) برویم. تری بعد از ظهر یا لندروور وارد شد و مرا سوار کرد. نزدیک غروب بود که از تخت جمشید راه افتادیم، چون بدلیل خراب شدن ماشین معطل شدیم. پاسی از نیمه شب نگذشته، وارد اصفهان شدیم و در یک مسافرخانه سستی ایرانی اتراف کردیم. روز بعد، در ساعت مناسبی رفتیم و در خانه یحیی خان را کویدیم و او نیز با

۱. root beer - نوعی نوشابه در آمریکا که از شیر و درخت اقاچیا ساخته می شود. مترجم.

تعجب و گرمی فراوان و در عین حال ملامت شدید از ما استقبال کرد. ملامتش از این جهت بود که تری شب را در خانه یحیی خان نگذرانده و با این کار به او توهین کرده و از آن بدتر اینکه با مسافرت در شب جان خودش را به خطر انداخته، زیرا شب‌ها راهزنان مسلح و مصمم همه‌جا در کمین هستند.

بلافاصله سرگرم گفتگو و خندیدن و چای نوشیدن و غذا خوردن شدیم و بعد هم روی فرش دراز کشیدیم و چرت زدیم، و آخر کار برای سپری کردن شب به شهر رفتیم. تری و یحیی خان که هر دو اهل شیطنت بودند، من از همه جایی خبر را به کافه‌ای بردند که پاتوق مردها بود. یحیی خان به من اطمینان داد که اشکالی ندارد و گفت «چون که شما یک خانم آمریکایی هستید.» من هم روسری به سر گذاشتم. در حضور این دو مرد دوست داشتنی و مجرب، کاملاً احساس امنیت می‌کردم. وارد کافه شدیم و سر میزی که چند نفر از آشنایان یحیی خان جمع شده بودند، نشستیم و با آنها سرگرم صحبت کردن و تخمه شکستن و عرق خوردن شدیم. آخر کار که کافه را ترک می‌کردیم، سکوت عجیبی کافه را فرا گرفت. من تصور کردم که علت سکوت، شاید کنجکاوای مشتریان بود که بیرون رفتن ما را تماشا می‌کردند. در خیابان اصلی شهر به نام چهارباغ، که خیابانی شلوغ و پررفت و آمد و روشن بود، پرسه‌زنان به طرف خانه راه افتادیم. این خیابان که هنوز چهارباغ نام دارد، سابقاً چهار نهر آب از آن عبور می‌کرده، اما اکنون سال‌هاست که روی آن نهرها را پوشانده‌اند و برای عبور و مرور اتوموبیل‌ها آن‌ها را تبدیل به خیابان کرده‌اند. بین جماعت ایرانی خبر به سرعت پخش می‌شود. صبح فردای آن روز مشغول نوشیدن چای بودیم که سکوتی میان صحبتمان پیش آمد. آن وقت تری با نگاه شیطنت‌آمیزی یحیی خان را به فارسی مخاطب قرار داد. یحیی خان در حالی که با دست جلوی دهانش را گرفته بود، حالت متعجب به خود گرفت. بعد، تری به زبان انگلیسی صحبت را ادامه داد: «باید ماجرا را برای کاترین تعریف کنی، چون که خیلی سر او احترام گذاشته‌اند.» آن وقت یحیی خان با آب و تاب فراوان تعریف کرد که شب پیش حضور شما در کافه باعث قطع یک دعوی شدید شد، چون در ایران بسیار قبیح است که در حضور یک خانم دعوا کنند و احساسات او را جریحه‌دار سازند. اما از قرار، تأثیر حضور من چندان طول نکشیده بود، زیرا ظاهراً بلافاصله بعد از رفتن ما دعوا از نو شروع شده و به چاقو خوردن و مرگ یکی از افراد درگیر انجامیده بود. من البته از شنیدن

خبر قتل متأثر شدم، اما آنچه که بیشتر مرا تحت تأثیر قرار داد این بود که احترام به حضور یک زن باعث شده بود که دعوای مهلکی تا زمان خروج او از صحنه متوقف شود.

روز بعد، مثل همه روزهای ایران آرام و بی‌شتاب گذشت و در پشت‌بام مفروش و پستی‌دار، زیر ستارگان آسمان و کنار منقل آتش که چای روی آن دم می‌کشید، در حضور تری و یحیی خان که از کشیدن وافور و گفتن قصه لذت می‌بردند با آرامشی رضایت‌بخش پایان یافت. خداوند هر دوی آنان را در هر جای بهشت که قسمتشان شده است، بیامزد.

کاترین (تس) لیوینگستن

پرتلند، اورگن

درباره کتاب

عنوان کتاب «باغ سالار جنگ - خاطرات ایران» است. عنوان انگلیسی کتاب Garden of the Brave in War است. سالار جنگ، چنانکه در زیر خواهد آمد، لقب ناصرالدین کوپال شیرازی، شاعر اهل ادب در زمان قاجار است. سالار به معنی سردار و سپهسالار است، حال آنکه اودانل آن را به Brave یعنی شجاع، ترجمه کرده که صحیح نیست. برگرداندن القاب و عناوین ملی یک کشور به یک زبان بیگانه اصولاً کاری دشوار و گاه بیهوده است، اما در این مورد اگر قرار بر ترجمه باشد، معادل صحیح تر «سالار جنگ» Supreme Commander یا Field Marshal است.

اودانل در پاسخ به این سؤال که در ایران چه می کردی گفت که همه ی ایرانیان، اغلب هموطنانم و روس ها اعتقاد داشتند که من به کار اطلاعاتی مشغولم، همین هم بود. نه تنها کار اطلاعاتی می کردم، گزارش روزانه هم می نوشتم، اما خود کارفرمای خویش بودم و گزارش هایم به هشت هزار صفحه بالغ شده است و کتاب باغ سالار جنگ را برپایه آن دفتر خاطرات نوشتم. بنابراین «باغ سالار جنگ» در واقع گزیده ای از شرح خاطرات اودانل در آن باغ است. می نویسد که این باغ را - که بیرون شیراز کنار جاده خاکی پشت فلکه قصرالدشت واقع بود - در اوایل سال های دهه ۱۹۶۰ از تاجری اجاره کرد و مدت ده سال در آنجا اقامت نمود و از محل فروش میوه باغ گذران می کرد. در آن مدت، با هر صنف و طبقه، از روستاییان گرفته تا خوانین یا اشراف شهر نشین رفت و آمد داشت. در مراسم عزیزیه روستا شرکت می کرد، به اماکن متبرکه یا مجالس مهمانی ایرانیان می رفت و شریک عیش و نوش آنان می شد. اودانل که خود در خانواده ای کشاورز به دنیا آمده بود، به طبیعت و روستا و ساده زیستن روستاییان عشق وافر داشت که در این کتاب

مشهود است. کتاب در جایی پایان می‌یابد که صاحب باغ بی‌اعتنا به زیبایی و شکوه طبیعت و ساختمان قدیمی باغ و صرفاً به قصد سودجویی به جان درختان تنومند و قدیمی باغ می‌افتد تا باغ را تخریب و تسطیح کند و برای متمولین شیراز ویلا بسازد. تأثیر عمیق نویسنده از تخریب طبیعت و ساختمان باغ، که در واقع میراث گذشتگان بود، و اجبار به دل‌کندن از باغ و اندوه جدایی از ممدلی، باغبان ساده‌دل و مؤمن و وفادار و زن و فرزندان در پایان کتاب روشن است:

«بیرون دروازه باغ لحظه‌ای ایستادیم و به یکدیگر خیره شدیم. در آن لحظه، من مثل غریقی گذشته‌ی مشترکمان را جلوی چشم می‌دیدم. همانطور که ایستاده و به گذشته می‌نگریستیم، ممدلی به‌سویم آمد و گونه‌هایم را بوسید، خانم دست‌هایم را بین دو دست خود گرفت و بچه‌ها به‌پهلویم آویزان شدند. آنگاه با آخرین لطف و مهربانی خود، و برای اینکه مرا از رنج این کار برهانند، رفتند و دروازه‌های باغ را برای همیشه بستند.»

دربارهٔ سالار جنگ

سالار جنگ زمانی فرمانده قشون و مدتی مستوفی ایالت فارس بود. در فرهنگ معین آمده است: «سالار جنگ، لقب ناصرالدین کوپال شیرازی، پیشکار قوام‌الملک و شاعر و اهل ادب (ف. شیراز ۱۳۲۵ هـ.ش). قبر وی در حافظیه شیراز است.» و در نامواره دکتر محمود افشار (تهران ۱۳۶۸) آمده است:

«ناصرالدین سالار جنگ، متخلص به سالار، هفته‌ای یک بار در خانه یا باغ احدائی خود به نام «مینو» انجمنی از شاعران و نویسندگان و دانشوران تشکیل می‌داد. این انجمن در حدود سال ۱۳۰۰ شمسی تشکیل شد و تا ۱۳۱۴ ادامه یافت...»

استاد فقید بدیع‌الزمان فروزانفر درباره سالار می‌فرماید:

به شیراز گوینده بسیار هست ولیکن یکی همچو سالار نیست
به‌نوروز دیدی گهربار ابر چو طبعش همانا گهربار نیست

سالار جنگ در سال ۱۳۲۵ در تهران درگذشت. دیوانش در ۵۱۶ صفحه در سال ۱۳۵۷ به کوشش دامادش شادروان حمید مشیری در شیراز به چاپ رسید.



درباره ترجمه کتاب

سال‌هایی که در اوقات فراغت خود کتاب حاضر را ترجمه می‌کردم، آنچنان شیفته سبک نگارش نویسنده و صمیمیت و سادگی او شدم که با کتاب عجین شدم و ترجمه آن برایم سیر و سیاحتی چند ساله شد. در اسفندماه ۱۳۸۰، همزمان با اتمام اولین پیش‌نویس ترجمه، تصمیم به تماس و آشنایی با نویسنده گرفتم تا سؤالاتی را که درباره کتاب داشتم شخصاً با او در میان گذارم. با استفاده از اینترنت، ظرف چند دقیقه به‌سایتی درباره اودانل برخورددم که متأسفانه اولین سالروز درگذشت او را خبر می‌داد و خبر از طریق دوستان ایرانی او در پرتلند واقع در ایالت اورگن بود همراه با آهنگ پیاثوی محجوبی... بسیار متأثر شدم. گویی فقدان دوست عزیزی است. اما ناامید نشده و از طریق همان سایت با آقای مرتضی انوشیروانی، دوست نزدیک اودانل آشنا شدم. من و ایشان بارها با یکدیگر تماس گرفتیم و ایشان مقالاتی درباره اودانل برای من فرستادند که در نگارش پیشگفتار از آن‌ها بهره فراوان بردم. عکس‌هایی نیز فرستادند که تعدادی از آنها در کتاب آمده است.

آشنایی با آقای انوشیروانی، دو سال بعد، باعث آشنایی مترجم با بیل کلاستر، دوست قدیمی و وصی میراث ادبی اودانل شد. برای گرفتن اجازه ترجمه کتاب با ایشان تماس گرفتم که با لطف پذیرفتند و من هم برای تشکر از ایشان، کتابی حاوی عکس‌هایی از مناظر ایران، به‌علاوه شعر «پیامی در راه» سهراب سپهری را که به انگلیسی ترجمه کرده بودم برای وی فرستادم.

بیل کلاستر نوشت: «در اواخر دهه ۱۹۶۰ به مدت دو سال و اندی برای خدمت در سپاه صلح آمریکا به ایران آمدم و در دبیرستانی در روستای صومعه‌سرا در نزدیکی رشت به‌عنوان دبیر زبان انگلیسی تدریس کردم. وقتی به ایران آمدم، جوان بودم. در شهر کوچکی در ایالت اورگن بزرگ شده بودم و از جهان خارج از آمریکا بی‌خبر بودم (که در آن روزها نیز مثل این روزگار برای آمریکا مشکلی بزرگ بود). این تجربه دو ساله زندگی‌ام را دگرگون کرد. در همان زمان بود که با تری (ترنس اودانل) آشنا شدم و چون هر دو اهل اورگن بودیم خیلی زود با یکدیگر رفیق شدیم.

آن روزها که دوران یأس و نومیدی حاصل از جنگ ویتنام بود، هنوز در خاطر من زنده هستند و روستای صومعه سرا و مردم آن خاطراتی بس شیرین در ذهنم باقی گذاشته‌اند. چشمم که به این کتاب زیبا و عکس‌های آن افتاد، به‌علاوه شعر ارسالی شما دوباره خاطرات آن روزها را برایم زنده کرد.

بیل کلاستر در قسمت دیگری از نامه‌اش نوشت: «اما در مورد تأییدی که برای انتشار متن فارسی کتاب تری خواسته‌اید، به‌عنوان نماینده میراث ادبی او از صمیم قلب به شما اجازه می‌دهم. اما دو تقاضا دارم. ده نسخه از ترجمه را برایم بفرستید تا بین دوستان فارسی‌خوان تری توزیع کنم و دیگر آن که نسخه‌هایی از آن را به مدارس و شهرداری نزدیک باغ سالار جنگ و به‌خصوص به فرزندان ممدلی (سرایدار باغ) بفرستید. متوجه هستم که این درخواست مشکلی است و به‌فرض که انجام شدنی باشد، شاید فقط به‌بخشی از آن بتوان عمل کرد.»

با اشاره بیل کلاستر به «فرزندان ممدلی» و تماس بعدی من با آقای انوشیروانی، متأسفانه معلوم شد که سرایدار باغ نیز سال‌ها پیش از بیماری سرطان درگذشته و فرزند کوچکش در جنگ ایران و عراق به‌شهادت رسید.

در نگارش شرح حال ترنس اودانل، مترجم از مقالاتی به‌شرح زیر بهره گرفته است:

- 1- Oregon Historical Quarterly, Summer 2001.
- 2- Paul Pintarich, Portland's Gentle Hedonist, Terence O'Donnell, an irascible old-timer. Our Town, November 9, 1998.
- 3- Vernon Peterson, Terence O'Donnell: the spirit of a man who saw life whole. The Sunday Oregonian, March 25, 2001.
- 4- Chet Urloff, Historian gave all of us a stronger sense of place. The Oregonian, 15 March 2001.

همانطور که گفته شد، این مقالات و نیز عکس‌های موجود در کتاب را آقای مرتضی انوشیروانی در اختیار مترجم گذاشته‌اند. لازم می‌دانم از لطف و محبت بی‌دریغ ایشان بابت ارسال این مقالات و عکس‌ها و نیز برای راهنمایی‌های ایشان سپاسگزاری کنم. همچنین از خانم سارا منصوریان که ترجمه حاضر را با اصلاحات و ویرایش‌های مکرر آن با حوصله و خوشرویی فراوان تایپ کردند، تشکر می‌کنم.

کمال فهیم

لاهِه - آذرماه ۱۳۸۳

پیشگفتار برچاپ سال ۲۰۰۳

پس از انتشار چاپ اول باغ سالار جنگ در سال ۱۹۸۰، این کتاب موقعیت اثری نیمه کلاسیک را به دست آورده است، به این معنی که این اثر جزو کتاب‌هایی است که دوستان خواندنش را مصرانه به یکدیگر توصیه می‌کنند، به منزله محکی برای سنجش مورد علاقه بودن یا نبودن یک آشنای جدید است و در ذهن بسیاری افراد جزو «بهترین سفرنامه‌های معاصر» ثبت شده است. به عقیده من، باغ سالار جنگ جذاب‌ترین کتابی است که در قرن بیستم یک نویسنده غربی دربارهٔ اوضاع ایران نوشته است. برخی از سفرنامه‌نویسان خیلی مشهورتر از قبیل رابرت. بایرون،^۱ فریا استارک،^۲ گرتروود بل^۳ و ویتا سکویل - وست^۴ ایران را در سفرنامه خود ذکر کرده‌اند، اما هیچکدام درباره ایران و ایرانیان در این حد با همدردی و دقیق و خاطره‌انگیز ننوشته‌اند.

یک علت آن این است که این افراد بیشتر اوقات دل در هوای جای دیگر داشتند. بایرون در سفرنامه خود تحت عنوان جاده کناره جیحون^۵ می‌نویسد که ایران برایش عمدتاً یک ایستگاه بین راه است (روایات او از احوال ایرانیان یا آن لحن متفرعن و موهن، مؤید این مطلب است). فریا استارک و گرتروود بل نهایتاً به دنیای عرب بیش از ایران علاقه داشتند. از این سفرنامه‌نویسان، فقط ویتا سکویل - وست مقصد سفرش را ایران عنوان کرد، ولی این خانم مدت زیادی در ایران نماند، عملاً زبان فارسی را یاد نگرفت و ایران را کشوری یأس‌آور یافت. وی زیاده از حد لحن عاشقی مطرود را دارد، ایران در حد

1. Robert Byron

2. Freya Stark

3. Gertrude Bell

4. Vita Sackville-West

5. The Road to Oxiana

انتظارا تنش نبود و با توقعاتی غلط به ایران آمده بود و اگرچه در سفرنامه خود سعی دارد خود را از تک و تانیندازد، احساس می‌کرد که او را مایوس کرده‌اند. ولی اودانل علاقه‌ای به این که در جای دیگری باشد نداشت، چراکه در ایران ماندگار شد (و در آن حد که یک خارجی می‌تواند در فرهنگی این چنین سستی ریشه بگیرد)، ریشه گرفت و با اکراه بسیار ایران را ترک کرد. آخرین صحنه‌ای که اودانل ذکر می‌کند، صحنه‌ای محبت‌آمیز و آخرین احساس او در زمان ترک ایران، سردرگمی ناشی از تأسف است که وی «چون غریقی» طعم آن را می‌چشد. در آغاز کتاب می‌نویسد که «از سرکنجکاوی به ایران» رفتم، اما «به دلیل علاقه و دلبستگی وافر» ماندگار شدم. و در آن قسمت از کتاب که اودانل از زندگی‌ای که در ایران برای خود پیدا کرد و آفرید طرد می‌شود، خواننده در می‌یابد که عبارت «علاقه و دلبستگی وافر» به نحو اغراق‌آمیزی کمرنگ جلوه داده شده است. باغ سالار جنگ شرح یک رابطه عاشقانه است، علاقه‌ای گذرا چون دلربایی بی‌حاصل و یستا سکویل - وست نیست، بلکه تجربه‌ای طولانی و متعهدانه و دگرگون‌کننده زندگی است، با تمام شور و امید و خشم و سرخوردگی و حق‌شناسی‌ای که می‌تواند لازمه آن باشد.

در حقیقت، باغ سالار جنگ به هیچ وجه یک سفرنامه نیست، اگرچه طبقه‌بندی آن به عنوان سفرنامه کار آسانی است؛ در کتاب، نویسنده به ندرت به جایی سفر می‌کند و هرگاه سفر می‌کند، همیشه به مکان و نزد مردم محبوب خود باز می‌گردد. این کتاب شرح سیر و سیاحت نیست، بلکه درباره سرسختانه ماندن در یک مکان است. وجه تمایز این دفتر خاطرات این است که آن مکان جایی است که در نگاه اول از نظر فرهنگی با طبع نازک و حساس نویسنده بسیار بیگانه به نظر می‌آید. این که می‌گوییم در نگاه اول، به این علت است که خواننده خیلی زود در می‌یابد که اودانل هم از ویژگی‌های اختلاف ظاهری و هم از شالوده انسانی مشترک نهفته در پس آن ویژگی‌ها، لذت فراوان می‌برد. خواننده کتاب حس می‌کند که عنان اختیارش در دست کسی است که همراه ترنس، نمایشنامه‌نویس روم^۱ می‌گوید «هیچ چیز انسانی برای من بیگانه نیست.» و قطعاً اگر قصد

۱. Terence یا پولیبوس ترتیوس آفر (۱۸۵-۱۵۹ قبل از میلاد) نمایشنامه‌نویس روم. ترنس در کارتاژ به دنیا آمد و یک سناتور روم او را به عنوان برده خود به روم برد، تعلیم و تربیت او را برعهده گرفت و سپس او را آزاد کرد. ترنس شش نمایشنامه نوشت با این عناوین: آندریا،

توصیف فرهنگی را دارید که متعلق به شما نیست، نازک طبعی و حساسیتی از آن بهتر وجود ندارد. فکر می‌کنم که در سرتاسر کتاب، او دائل فقط یک بار انزجار غریزی خود را از کسی عنوان می‌کند؛ آنجایی که مجرم مرتکب قساوتی نفرت‌انگیز شده است و به نظر می‌رسد که قساوت تنها خصیصه انسانی است که او دائل با انزجار از آن رو برمی‌گرداند. به غیر از این مورد، تقریباً هر چیزی که او دائل شاهد آن است و عملاً هر کسی که وی دیدار می‌کند، احترام و محبت او را برمی‌انگیزد؛ حتی هنگامی که باید سرسخت باشد و با کسی قطع رابطه کند (مثل آن زمان که ناچار از اخراج باغبانی است که سرش را کلاه گذاشته)، این کار را با اکراه انجام می‌دهد و تقریباً هرگز نام باغبان را از صفحه خاطر خود پاک نمی‌کند. (در مجلس خدا حافظی انتهای کتاب، با باغبان سابق با احترام و ملاحظت رفتار می‌کند).

باغ سالار جنگ در پرداختن به جزئیات زندگی مردم یک ناحیه روستایی و بالنسبه دور افتاده، که نویسنده در آنجا بیگانه‌ای برخوردار از مقداری منزلت اجتماعی است (عده‌ای مستخدم دارد و نوعی عضو افتخاری و موقت جامعه خرده مالکان محلی است)، شاید بیش از هر کتاب دیگری به کتاب *خاطرات آفریقا*^۱ اثر ایساک دینسن^۲ شبیه است. اوضاع و شرایط سیاسی (و لذا وضعیت‌های اجتماعی برخاسته از آنها) در این دو کتاب با یکدیگر کاملاً تفاوت دارند (دینسن درباره کشوری می‌نوشته که به صورت مستعمره اداره می‌شد، در حالی که ایران هرگز تحت استعمار یک قدرت اروپایی نبوده است) و شاید به همین علت، او دائل فاقد تفرعن و تفاخر همه گیر دینسن است. با قید این توضیحات، این دو کتاب از جهاتی با یکدیگر وجه تشابه دارند و شاید هم کتاب دینسن برای او دائل نوعی الگو بوده است. حتی جمله اول و ساده سر آغاز کتاب، که می‌گوید: «در اوایل سال‌های دهه ۱۹۶۰ که در ایران بودم به قصد اقامت به مزرعه‌ای رفتم...» گویی بازتاب جمله سر آغاز کتاب دینسن است که می‌گوید: «در دامنه تپه‌های انگانگ در آفریقا مزرعه‌ای داشتم.» عجیب آنکه، سر لوحه *خاطرات آفریقا*: «اسب سواری»، کمانگیری و

→ خودآزار، خواجه حرم، فورمیو، برادران، مادرزن. آثار ترنس تأثیر فراوانی بر کمندی دوره رنسانس و نیز بر مولیر نمایشنامه‌نویس قرن هفده فرانسه، و از طریق مولیر، بر نمایشنامه‌نویسان قرن‌های هفده و هیجده میلادی گذاشت. مترجم

1. Out of Africa

2. Isak Dinesen

راستگویی^۱ خاص ایرانیان است، زیرا گویای سه اصلی است که به گفته هرودت، در تربیت پسران زمان هخامنشی مورد توجه خاص بود.

دینسن در شکل بخشی شرح خاطراتش بر رویدادها و برخوردهای خاص تأکید کرده و تقریباً تمامی مطالب مرتبط با آن‌ها را از قلم انداخته است. او دائل نیز همین شیوه را به کار می‌برد و در نتیجه، همان حالت را ایجاد می‌کند. وقایع روایت شده، با توجه به فقد نسبی زمینه آنها، گویاتر به نظر می‌آیند و این سؤال را ایجاد می‌کنند که چه چیزی از قلم افتاده است. هر دو نویسنده به زبان اشاره می‌گویند که قسمتی از ناگفته‌ها پیچیدگی روان خود نویسنده است. خواننده حس می‌کند که هر دو نویسنده بیش از آنچه فاش کرده‌اند، اسیر سائقه‌ها و گرفتار انواع خوره‌های روحی هستند و برای گوشه‌گیری آنان در نقطه دور افتاده‌ای در یک سرزمین بیگانه، علت ناگفته‌ای وجود دارد. دینسن محجوبانه‌تر از او دائل به این موضوع اشاره می‌کند، اما او دائل اصولاً نمی‌خواهد راجع به آلام درونی خود، هر چه بوده‌اند، صحبت کند و صرفاً به نحوی بسیار مختصر به آنها اشاره می‌کند. اما هر دو نویسنده با دقتی بس تأکیدآمیز بر گیرایی یا روزمرگی پیرامون خود، راجع به آنچه که ظاهراً از صحبت درباره‌اش اجتناب می‌کنند - یعنی شخص نویسنده - ما را در حالت حدس و گمان باقی می‌گذارند. قسمتی از این حالت در کتاب دینسن، از نثر بسیار صریح و موجز او ناشی می‌شود (نثری که همینگوی مدعی الگوبرداری از آن بود). نثر او دائل نیز به نحوی محسوس شبیه نثر دینسن است، اگرچه او دائل شاید به علت طبع عاری از تکبر و نخوت خود، می‌تواند استفاده از لحنی مطمئن‌تر و متظاهرانه‌تر را بر خود جایز بداند. آنچه که شوق او را برمی‌انگیزد، زیبایی و لطافت است، که او ابائی از نشان دادن آن ندارد. همانطور که گاه و بیگاه ابائی از آشکار کردن جایز الخطا بودن خود ندارد. یک چیز که در هر دو نویسنده تقریباً پیوسته مشترک است، علاقه خاص به اشراف‌زادگی سخاوتمندانه و آبرو باختگی توأم با بی‌قیدی اشرافیتی رو به زوال است؛ هر دو نویسنده گرایش به رومان‌تیک جلوه دادن چهره‌هایی دارند که می‌توانند آنها را به این شکل تصویر کنند.

اما اگرچه الگوی خاطرات آفریقا گهگاه در پس‌بخش‌هایی از باغ سالار جنگ

1. "Equitare, arcum, tendere, veritatem dicere"

مشهود است، به نظر من کتاب اودانل از آن دیگری گیراتر است و فکر هم نمی‌کنم که این نظر صرفاً به علت آشنایی مختصر من با بخش‌هایی از فرهنگی باشد که اودانل راجع به آن نوشته است و یا به علت عدم آشنایی تقریباً مطلق من با موضوع خاطرات دینسن باشد. به نظر می‌رسد که در مقایسه با دینسن، اودانل در بیان روایات خود اصرار بسیار کمتری در استفاده از قالب‌های محسوس ادبی دارد، که این به آن معناست که اودانل بیشتر برای حالت خام و اولیه این قالب‌ها احترام قایل است و برای مواد کار خود، خط سیری در آن حد دراماتیک ترسیم نمی‌کند که دینسن می‌کند. این البته به آن معنی نیست که مهارت و استادی فراوانی در نگارش کتاب به کار نرفته است. زبان اودانل در روشنی از تباطی خود، زلال، فاقد حشو و زوائد، دقیق و به نحو حیرت‌آوری خاطره‌انگیز است. نثر زیبایی به این اندازه سودمند تصادفاً به رشته تحریر در نمی‌آید، اما خواننده حس می‌کند که این نثر - اگرچه ناگفته‌های فراوان دارد - در خدمت ثبت دقیق واقعه‌ای است، و وسیله رسیدن به هدفی والاتر یا سودجویانه‌تر نیست. قسمتی از گیرایی داستان‌پردازی‌های اودانل، همین فقد زمینه‌سازی و شتاب به سوی فرجامی پرآب و تاب و دلخراش است. اما اگر علی‌رغم این موضوع، دل ما را می‌خراشد، به علت ناکام ماندن نسبی تلاش‌هاست: سفر شکار تقریباً هیچ حاصلی ندارد، باغبان به نحوی حقیرانه و آزاردهنده نالایق است، تعزیه‌ای که نویسنده ما را به تماشای آن می‌برد، قبل از پایان متوقف می‌شود، چون همه به حدی احساس سرما می‌کنند که قادر به پایان بردن تعزیه نیستند، و مزرعه که کانون همه روایات است، به مفضح‌ترین و مبتذل‌ترین شکلی که بتوان تصور کرد، نابود می‌شود.

شاید رمز گیرایی آرام ولی پایدار این کتاب شگفت‌انگیز بر ذهن خواننده همین باشد. در پشت بسیاری جزئیات راجع به صور غریب و از دست رفته و دیگر بازیافتنی زندگی، و روایات راجع به جاذبه هر آنچه که از واقعیت روزانه زندگی خود ما به دور است - و توجه داشته باشیم که اودانل راجع به این جزئیات تیزبین است و در قالب نویسنده قادر است آنها را برای خواننده واقعی جلوه دهد - آنچه که عمیق‌تر از هر چیزی او را جذب می‌کند، امری بسیار انسانی‌تر و متعالی‌تر است، یعنی، پذیرش صور گوناگون ناکامی عاری از تظاهر؛ ناکامی‌ای برکنار از هیاهو و ترحم به حال خویش و صرفاً بیان اینکه چگونه رویاها نقش بر آب می‌شوند و انسان‌ها به راه خود ادامه می‌دهند. به غیر از

معدودی کودک تقریباً گمنام، عملاً هیچ یک از افرادی که مورد توجه فراوان نویسنده‌اند، جوان نیستند. تقریباً همه آنان سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند و با آنچه که زندگی نصیب‌شان کرده است، به ناچار کنار آمده‌اند. افرادی که اودانل با لطف و شفقت فراوان درباره‌شان می‌نویسد، کسانی هستند که علی‌رغم ناکامی‌های خویش، چه خدمتکار و چه شاهزاده، در مجموع تا آنجا که در توان دارند، محترمانه و معقول رفتار می‌کنند و تلاش در کاهش بار رنج‌های زندگی دیگران دارند. این کسان می‌دانند که زندگی همه انسان‌ها در بهترین حالت نبردی ادواری است و سعی دارند راجع به آن بدون تظاهر شجاع باشند و هر وقت که امکان داشته باشد، باغ‌های خوشی و آرامش خود را با دیگران قسمت کنند، و نکته همان قدر واجد اهمیت اینک، این اشخاص ذره‌ای علاقه ندارند که باغ‌های خوشی دیگران را خلاف اخلاق و دین و طبع بشر جلوه دهند و آن را محکوم کنند. او اودانل در شرح این سیر و سلوک (اودیسه) شخصی و ثابت در یک مکان، به ما نشان می‌دهد که این خصیصه (تساهل و تسامح) یکی از وجوه فرهنگ ایران است که از نظر قدمت و ریشه‌دار بودن با هر وجه دیگر آن فرهنگ برابر و به همان میزان ارزشمند است.

دیک دیویس^۵

۵. دیک دیویس در سال ۱۹۴۵ در پورتسموث انگلیس به دنیا آمد و در کینگز کالج دانشگاه کمبریج و دانشگاه منچستر تحصیل کرد و بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۸ در ایران زیست. وی اکنون استاد زبان فارسی در دانشگاه ایالتی اوهایو و عضو انجمن سلطنتی ادبیات است.